



سینمای دینی ۳۶

مبانی کلامی سینمای دینی (۲)

چگونه و با چه کسانی؟ و همین شروع و روش، برای نشان دادن اختلاف ماهوی اینها کافی است.

و اینجاست که معتقدیم باید میان فلسفه اسلامی و فلسفه مسلمین و عرفان اسلامی و عرفان مسلمین و اخلاق اسلامی و اخلاق مسلمین تفاوت قائل شد و از التقاط بر حذر ماند.^(۱)

تأکید من بر این زاویه دید از این جهت است که می‌بینیم برخی از اندیشمندان مسلمان به ویژه در عرصه روشنفکری دینی پیش از و حتی پیش از مراجعه به قرآن و روایات برای تدوین نظریه‌های کلامی و فلسفی و پاسخ دادن به پرسش‌های گوناگون به هگل، هایدگر، پوپر، ویتگنشتاین و نیچه و دیگران مراجعه می‌کنند و اندیشه‌های دینی را نه از درون که از بیرون به عنوان یک موضوع برای مطالعه و نه برای اعتقاد و زندگی بر اساس آن مطرح می‌کنند. به نظر می‌رسد پیش از تبیین مبانی اساسی کلام دینی برای تدوین نظریه هنر و سینمای دینی باید به خلاصه‌ای از آن چه که تحت عنوان مباحث کلامی در فضای روشنفکری ما در جریان است بپردازیم تا معنای تأکیدمان بر قرآن و روایات روشن‌تر شود. می‌توان عنوان این بخش از بحث را آسیب‌شناسی کلام دینی در میان روشنفکران نامید.

اولین آسیبی که روشنفکر دینی در تدوین کلام دینی با آن مواجه بوده است، برخورد انفعالی با پرسش‌ها و چالش‌های زمانه است. نگاهی به تاریخ روشنفکری دینی از مشروطیت تا به امروز بسیار روشنگر است. هجوم هیمنه و اقتدار علوم تجربی و تکنولوژی ناشی از آن که مدعی پاسخ‌گویی به همه پرسش‌های بشری بود، دین‌مداران روشنفکر را وادار به تدوین نظریه عدم مغایرت دین و علم نمود. روان‌شناسی، جامعه‌شناسی پزشکی، حتی فیزیک و شیمی و علوم دیگر تبدیل به رقیبی برای دین شده بودند. بنابراین روشنفکر مسلمان در موضعی انفعالی سعی می‌کرد با نشان دادن توجه قرآن و روایات به موضوعات علوم تجربی که حالا مبنای صحت و سقم علوم انسانی هم شده بودند، مخاطبان خود را حفظ کند و از ریزش دینداران به سمت خودباختگی در مقابل مذهبی

قرار گذاشته‌ایم بر اساس مبانی دینی خودمان یعنی قرآن و روایات، نظریه سینمای دینی را تبیین کنیم و از التقاط اندیشه‌های بشری با معارف و حیانی بهره‌برداریم. تأکید بر دو واژه قرآن و روایت اولاً به این جهت است که هر دو منشأ و حیانی دارند و ثانیاً اولویت ما در کشف مبانی نظری سینمای دینی هستند. به عبارت ساده‌تر بنا شده است که پرسش‌های اساسی ما در مسائل اساسی هنر مثل زیبایی، سبک، ساختار و غیره ابتدا به این دو منبع عرضه شود و اگر پاسخی نیافت، آن‌گاه به معارف بشری متوسل شویم. هر چند پیش‌فرض من این است که معارف و حیانی (قرآن و روایات) نیازمند معارف بشری نیستند و اساساً معارف و حیانی از نظر معرفت‌شناختی از جایی آغاز می‌شوند که معارف بشری اعم از علم و فلسفه و عرفان به بن‌بست می‌رسند. این مسئله پایه‌ای مهم و غیرقابل چشم‌پوشی در فهم و گرایش به دین است. زیرا اگر توانایی‌های تجربی بشر (علم) و توانایی‌های عقلانی او (فلسفه) و توانایی‌های شهودی او (عرفان) برای هدایت او کفایت می‌کردند، دیگر نیازی به وحی نبود.

«در هر حال آن چه وضعیت فکری امروز من است، در این خلاصه می‌شود که بینش علمی بر اساس تجربه و بینش فلسفی بر اساس استدلال و بینش عرفانی بر اساس شهود، همه و همه محتاج بینش دینی هستند؛ همان‌طور که مذهب به علم در هدف و انگیزه و شکل‌بندی جهت می‌دهد؛ همان‌طور بر فلسفه و عرفان اثر می‌گذارد و یقین و شهود این دو را راه می‌برد ... من در حالی که برای این هر سه حرمتشان را قائل هستم، محدودیتشان را هم باور کرده‌ام و این است که به وحی روی آورده‌ام؛ و این را یافته‌ام که بینش دینی انسانی را می‌کارد و می‌پرورد و به مرحله استغلاظ و استقلال می‌رساند، که علم و فلسفه و عرفان می‌خواهند آن را موضوع کار خود قرار بدهند و یا جزو موضوع خود به حساب بیاورند. و به طور کلی بینش دینی و روش‌های تربیتی آن، با بینش فلسفی و عرفانی دوگانگی پیدا می‌کند که می‌بینیم انبیا از کجا آغاز می‌کنند و با چه کسانی شروع می‌کنند، ولی دیگران از کجا و

جدید که علم نام داشت، جلوگیری کند. کار به جایی رسیده است که حتی در کتب رسمی سخن از رابطه تکمیل‌کننده علم و دین می‌رود و تلویحاً نیازمندی دین به علوم را تأیید می‌کند و نقص آن را می‌پذیرد. آن دوره گذشت. ده‌ها سال حاکمیت تبعیض و ستم و فساد باعث شد جنبش‌های اجتماعی کم‌کم به سوی قهرآمیز شدن بروند. این بار جریان روشنفکری فارغ از دین علم مبارزه خود را در فلسفه‌های ماتریالیستی جست‌وجو می‌کرد. زنگ‌های خطر برای روشنفکری دینی به صدا درآمد و نظریه‌پردازی کلام دینی به سمت علوم اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسی گرایش پیدا کرد. اما دین برای روشنفکر دینی مبنای مبارزه نبود، بلکه وسیله‌ای بود برای تحرک توده‌های معتقد به دین و در هر صورت شیوه‌ای انفعالی در برابر شرایط اجتماعی. یادآوری می‌کنم در حال حاضر در مقام تحلیل میزان تأثیرگذاری جریان روشنفکری دینی بر فروپاشی نظام شاهنشاهی نیستم، چرا که اصولاً جریان روشنفکری را به دلایل متعدد ناتوان از ایجاد تحولات اجتماعی بزرگ دیده‌ام. حتی در مقام نگاه سیاسی به این جریان نیستم، بلکه فقط می‌خواهم بگویم که این جریان برای پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و نیازهای زمانه اغلب بیش از و پیش از مراجعه به منابع دینی به اندیشه‌های بشری روی آورده است. همچنین می‌خواهم با توصیف شرایط فکری و فرهنگی موجود زاویه دید مبتنی بر قرآن و روایات را از آن چه که تحت عنوان کلام دینی در محافل روشنفکری ما مطرح است، جدا کنم. به وضعیت موجود، بر اساس تجربه‌های اجتماعی فراوان بعد از انقلاب که کلام دینی‌اش تحت عنوان **مذهب حداقل** مطرح است، بازخواهم گشت. نگاهی که حکومت و سیاست را از دین جدا کرده است و آن را در حد اعتقاد به توحید و معاد تقلیل داده است و قبض و بسط آن را نه به شکر و کفر آدمی آنچنان که در قرآن و روایات آمده بلکه وابسته به معارف بشری می‌داند و حتی دین را از تربیت و اخلاق و تشکل و تحزب و مدیریت و حقوق و اقتصاد هم جدا می‌سازد. بدیهی است چنین نگاهی نمی‌تواند به نسبت بین سینما و دین هم توجهی جدی و حداکثری داشته باشد. هر چند در همین جا ضروری است که توضیح دهم که حتی مذهب حداقل اگر فقط توحید و معاد را داشته باشد، به همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی، سیاسی و فرهنگی او مرتبط خواهد بود. زیرا اعتقاد به توحید الزاماتی را به وجود می‌آورد که با عرصه‌های مذکور ارتباط می‌یابد. به عنوان مثال اعتقاد به توحید یکی از نتایجش این است که آدمی حتی در نفس خود به خدا حاکمیت دهد. بنابراین کسی که حتی به نفس خودش حاکمیت نمی‌دهد، چگونه می‌تواند به هواهای نفسانی دیگران اجازه سلطه بر زندگی‌اش را بدهد؟!

می‌بینید که از همین اعتقاد حداقلی به توحید نفی طاغوت نتیجه‌گیری می‌شود. بنابراین برای تدوین نظریه سینمای دینی از یک سو ناگزیریم عدم انطباق بسیاری از نظریه‌های کلامی را با جامعیت دین نشان دهیم و آن گاه به مفاهیم پایه‌ای کلام دینی علاوه بر اصول اعتقادی به مسائلی مثل عصمت، ولایت و مهدویت و موضوعات اساسی دیگر بپردازیم.

دومین آسیبی که روشنفکری دینی در تدوین کلام دینی با آن مواجه است، تأثیرپذیری از مباحث کلامی رایج در غرب و ناشی از اندیشه‌های یهودی و مسیحی است. از نظر اغلب روشنفکران دینی مفهوم دین به صورتی کلی شامل همه ادیان می‌شود و او توجهی به تفاوت‌های جدی و اساسی ادیان ندارد و گاهی با استفاده از مفهوم امر قدسی اندیشه‌های فاقد توحید و معاد و نیایش نیز دینی نامیده می‌شود. در این دیدگاه امر قدسی نیز فهم و احساسی است که اندکی

از روزمرگی عرفی زندگی بشر بالاتر است، هر چند کم‌کم دقت در تفکیک مفاهیم تحت عنوان اندیشه‌های دانشورانه و نه روشنفکرانه جدی‌تر گرفته می‌شود. به مفهوم امر قدسی از نگاه قرآن و روایت نیز بازخواهیم گشت.

آسیب سوم جریان روشنفکری دینی عدم توانایی در تبیین رابطه بین معارف، عقاید، اخلاق و فقه است و هرازگاهی متأثر از شرایط اجتماعی بر یکی از این وجوه دینی تأکید می‌کند و وجهی دیگر را فرو می‌گذارد. در بحران‌های اجتماعی به یاد اخلاق می‌افتد و دین را محدود به آن می‌داند، هر چند معتقد است که اخلاق را می‌توان از منابع غیردینی نیز اخذ کرد. اگر به حاکمیت که نه بلکه تأثیرگذاری فقه گردن می‌نهد، از سر ناگزیری است، زیرا در جامعه دینی زندگی می‌کند اما نمی‌تواند لحن تلخ را پنهان کند.^(۱)

او نمی‌داند که معارف وقتی به احساس گره می‌خورند، عقاید را می‌سازند و عقاید زمینه‌ساز اخلاق‌اند و فقه آداب حضور است. انسانی که حضور مهربان و کریم خداوند را تجربه کرده است و نسبت به عظمت و جلال و شکوه و بی‌نیازی و اقتدار حضرت حق وقوف یافته است و او را نزدیک‌تر از خود به خود دیده است، معرفتش به محبت (ایمان) تبدیل می‌شود و ترکیب این معرفت و محبت زمینه‌ساز عمل است و عمل نیازمند آداب حضور که اخلاق و فقه چهارچوب و تعیین‌کننده این آداب حضورند که در محضر عظیم حق هر گونه نمی‌توان سخن گفت، هر گونه نمی‌توان نشست و برخاست، هر گونه نمی‌توان خورد و پوشید و هر گونه نمی‌توان با دیگران رابطه برقرار کرد.

آسیب‌شناسی جریان روشنفکری دینی به معنی نفی خیرخواهی و حتی تدین بسیاری از روشنفکران نیست، بلکه به معنی انفعالی بودن کلام دینی روشنفکران است و اغلب متأثر از اندیشه‌های بشری که ناگزیر باید به آنها عنوان اندیشه‌های التقاطی داد.

منصفانه‌تر این است که توضیح بیشتری بدهم و به این اجمال بسنده نکنم، اما فعلاً همین مقدار برای مقصود ما از تأکید بر قرآن و روایات کافی است. بی‌توجهی به چنین جریانی باعث می‌شود که کسانی که در عرصه سینما فعال‌اند، تصور کنند که آن چه می‌سازند، با هر تعریفی می‌تواند عنوان سینمای دینی را به خود اختصاص دهد. من تجربه‌هایی از شنیدن و خواندن این گونه ادعاها دارم. در سینمای غرب هم کار به جایی رسیده است که برخی به دلیل برخی کارکردهای سینما آن را جایگزین مذهب می‌دانند. جان سی لایدن (John C. Lyden) کتابی دارد با عنوان *Film as Religion* سینما به مثابه مذهب! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

در شماره آینده به اساسی‌ترین اعتقادات دینی به عنوان مبانی کلامی تدوین سینمای دینی، مثل ضرورت دین و اضطراب به وحی خواهیم پرداخت ان‌شاءالله. از برخی خوانندگان جوان فیلم‌نگار که احتمالاً با این مباحث آشنا نیستند عذر می‌خواهم، اما آرزوی منم که هر چه سریع‌تر فاصله خود را با اندیشه‌های عمیق دینی پر کنند. سینما فقط شهرت و ثروت و اکشن و جذابیت و درام و ساختار و شخصیت‌پردازی نیست. سینمای تأثیرگذار، سینمای اندیشه‌های عمیق است. اگر سینماگر حرفی جدی و تأثیرگذار آن هم از متن دین داشته باشد، مانند‌گار خواهد بود. منتظر بالیدن شما در بستر زیبایی‌های دینی خواهیم ماند.

سردبیر

۱. یادنامه زنده‌یاد علی صفایی حائری (عین - صاد) صص ۳۹ - ۴۰
۲. مهرنامه شماره ۳ ص ۹